ماجراهای جنگل درخت بید

جایزه ای برای نیکوکاری

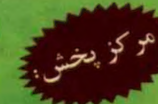


مترجم: سیمین فلاح

عنوان و نام پدیدآور : جایزه‌ای برای نیکوکاری/مترجم سیمین فلاح
مشخصات نشر: تهران؛ نشر افق دور، ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری: ۱۶ ص، مصور (رنگی)
شابک: ۰-۷۵-۶۹۰۳-۶۰۰-۹۷۸
موضوع: داستان های آموزنده
گروه سنی ب، ج
رده بندی دیویی: دا ۵۹۰ ج ۲۵۹۶ ۱۳۹۲

عنوان: ماجراهای جنگل درخت بید (جایزه‌ای برای نیکوکاری)
ناشر: افق دور
مترجم : سیمین فلاح
تصویرسازی :کارلوس بوسکه
چاپ : اول ۱۳۹۲
لیتوگرافی و چاپ: صیام - جعفری
تیراژ: ۵۰۰
شابک ۰-۷۵-۶۹۰۳-۶۰۰-۹۷۸
قیمت: ۲۵۰۰ تومان





تهران: اتوبان آهنگ، پلاک ۵۴
تلفن: -۱۵۵۲-۳۳۴۳۱۴۵۲-۰۲۱
۰۹۱۲۱۵۳۰۰۷۱
مرکز پخش: گیلان -رشت-۰۹۱۱۱۳۲۰۰۸۷



یک روز صبح، طبق معمول، رونالد خرگوشه و سندی سنجابه تصمیم گرفتند بروند در جنگل قدم بزنند. آنها شک نداشتند که آن روز اتفاقاتی هیجان‌انگیز در انتظارشان بود.

خوب، البته حق با آنها بود! طفلکی خانم خرگوشه توی دردسر افتاده بود. خانه‌اش آتش گرفته و شعله های آن از پنجره‌هایش زبانه می‌کشید و خانم خرگوشه فریاد می‌کشید و درخواست کمک می‌کرد.

دوستان قصه‌ی ما متوجه شدند که باید هر چه سریع‌تر دست به کار شوند و به خانم خرگوشه کمک کنند زیرا آتش داشت به همه جا سرایت می‌کرد.

سندی و رونالد فوراً یک نردبان پیدا کردند تا بتوانند خانم خرگوشه را پایین بیاورند. همسایه‌های خانم خرگوشه هم که صدای فریادهای او را شنیده بودند برای کمک آمدند.

همسایه‌ها با عجله سطل های آب را آوردند و خیلی سریع آتش را خاموش کردند. خانم خرگوشه خیلی شانس آورده بود که دوستان قصه‌ی ما درست در لحظه‌ای که خانه‌اش آتش گرفته بود داشتند از آنجا رد می‌شدند.



وقتی آقای گورکن از ماجرا با خبر شد به سندی و رونالد آفرین گفت و به آنها گفت که همیشه آرزو داشته برای اهالی جنگل درخت بید یک ماشین آتش‌نشانی بسازد ولی هرگز پول کافی برای خرید لوازمش را نداشته است.

دوستان قصه‌ی ما سریع دست به کار شدند تا برای انجام این کار خیر پول جمع کنند. تمام اهالی جنگل بسیار بخشنده و دست و دلباز بودند به غیر از موش پیر که بسیار ثروتمند اما فوق‌العاده خسیس بود. موش خسیس به دوستان قصه‌ی ما گفت: «اگر خانه‌ی من آتش بگیرد، خودم آتش را خاموش می‌کنم.»



با وجود اینکه موش خسیس هیچ کمکی به دوستان قصه‌ی ما نکرد، آنها توانستند پول به اندازه‌ی کافی برای خرید لوازمی که برای ساختن ماشین آتش‌نشانی نیاز داشتند، جمع‌آوری کنند.

موقعی که دوستان قصه‌ی ما مشغول ساختن ماشین آتش‌نشانی بودند، موش خسیس آنها را زیر نظر داشت و با خودش گفت: «آنها از اهالی جنگل پول می‌گیرند تا چیزهای به دردنخور بسازند.»

هیچ‌کدام از اهالی جنگل با موش خسیس حرف نمی‌زدند و بنابراین موش خسیس تصمیم گرفت نقشه‌ای بکشد و کاری کند که دوستان قصه‌ی ما در نظر دیگران نادان به نظر بیایند.

موش خسیس کمی پوشال خشک در ظرفی گذاشت و آن را آتش زد. بعد فریاد زد:
«کمک! کمک!»

وقتی دوستان قصه‌ی ما صدای فریاد کمک او را شنیدند، فوراً ماشین آتش‌نشانی تازه‌شان را نزدیک خانه‌ی موش خسیس بردند تا آتش را خاموش کنند.

ماشین آتش‌نشانی آنها خیلی خوب عمل کرد. آنها کلی آب را با فشار توی خانه‌ی موش خسیس ریختند و خیلی سریع آتش را خاموش کردند.

موش خسیس از نوک پا تا فرق سرش خیس شد و کل خانه‌اش را هم آب گرفت و تبدیل به استخر شد!

موش خسیس بابت رفتار زشتش با دوستان قصه‌ی ما به شدت شرمنده و خجالت زده شد و به خاطر اینکه به توانایی‌های آنها شک کرده بود از آنها معذرت خواست. دوستان قصه‌ی ما از آنجایی که بسیار مهربان و با محبت بودند، موش خسیس را بخشیدند.

موش خسیس هم برای اینکه به دوستان قصه‌ی ما ثابت کند که واقعاً بابت رفتارش شرمنده و خجالت زده است، به آنها یک عالم پول داد تا بتوانند به کارهای نیکو و خیرشان ادامه دهند.

نتیجه‌ی اخلاقی داستان:

بخشندگی و مهربانی جزو صفات نیک هستند و انسان خسیس هرگز آرامش ندارد.

